



رویین یا ژوبین

مصطفی کاویانی

محقق و پژوهشگر متون

در شاهنامه چاپ مسکو (ج ۴، ص ۱۸، بیت ۱۵۷-۱۵۸) می‌خوانیم:

چو سی و سه مهتر ز تخم پشنگ

که رویین بدی شاهشان روز جنگ

به گاه نبرد او بدی پیش کوس

نگهبان گردان و داماد توس

در شاهنامه چاپ دکتر خالقی (ج ۳، ص ۱۲، بیت

۱۵۱ - ۱۵۲) این ابیات به همین گونه ضبط شده و استاد

در پاورقی نسخه بدل‌ها را چنین گزارش کرده‌اند:

ف: که شیدوش بد شاهشان؛ ق (نیز لی، لن، آ: که

ژوبین بدی سازشان؛ لن: که روشن بدی شاهشان؛ و: که

رویین بدی پیششان).

در متن چاپی دکتر دبیرسیاقی از شاهنامه (ج ۳، ص

۶۸۳، بیت ۱۹۳ - ۱۹۵) این دو بیت، به صورت زیر و در

سه بیت ضبط شده است:

چو سی و سه جنگی ز تخم پشنگ

که ژوبین بدی سازشان روز جنگ

نگهبان ایشان همی بود ریو

که بودی دلیر و هشیوار و نیو

به گاه نبرد او بدی پیش کوس

نگهبان گردان و داماد توس

در شاهنامه فردوسی، رویین فرزند پیران ویسه است

و توس سپهبد هرگز دامادی به نام رویین نداشته و داماد
توس، روی نیز (Reyniz یا Rivniz) بوده است.

نخستین باری که با نام رویین فرزند سپهسالار پیران
ویسه در شاهنامه فردوسی آشنا می‌شویم، ضمن داستان
غم‌انگیز سیاوش و هنگام چوگان‌بازی افراسیاب و
سیاوش است.

به نزد سیاوش فرستاد یار

چو رویین و چون شیده نامدار

حتی زمانی که سیاوش آزاده درست پیمان، به فرمان

نابخردانه و اهریمنی افراسیاب بداندیش به دست دژخیم

زشت‌خویی چون گروی‌زره ناجوانمردانه به قتل رسید

و صدها دلاور ایرانی همراه او را گردن زدند، عطش

پایان‌ناپذیر افراسیاب که تشنه خون بیشتری بود، تسکین

نیافت. آتش سوزان طبع سرکش و خونریز او قربانیان

بیشتری می‌طلبید و در این اندیشه بود که دختر باردار

خویش، فرنگیس، را که جفت باوفای سیاوش بود، به

قتل برساند تا نسلی از سیاوش باقی نماند. افراسیاب

نیک می‌دانست که

به خون سیاوش سیه پوشد آب

کند زار نفرین بر افراسیاب

آقای شاهرخ مسکوب در کتاب سوگ سیاوش، صفحه

۳۶، می‌گوید: «مرگ او را جهان و جهانیان بر نمی‌تابند

و رهایی‌کننده او محال است. غروب این خورشید،

تکوین آفتاب دیگری است که تباه‌کننده تاریکی است.»

افراسیاب برای اجرای نیت شوم و قصد پلید و

غیرانسانی خود (نابودی فرنگیس) به برادرش، گرسیوز،

که وجودش تبلور و تجسم نامردمی و شیطان‌صفتی و

سرشار و لبریز از فرومایگی است، می‌گوید:

ز پرده به درگه بریدش کشان

بر روزبانان مردم‌کشان

بدان تا بگیرند موی سرش

بدرند بر همه چادرش

زندش همی چوب تا تخم کین

بریزد بر این بوم توران‌زمین

نخواهم ز بیخ سیاوش درخت

نه شاخ و نه برگ و نه تاج و تخت

پیلسم، برادر پیران ویسه، به اتفاق دو برادر دیگرش



لهاک و فرشیدورد، برای نجات جان فرنگیس به سوی برادر مهتر خود پیران که به دور از این وقایع در خن به سر می‌برد، شتافتند تا با نفوذی که پیران سپهد در افراسیاب دارد از وقوع فاجعه دیگر و کشته شدن فرنگیس جلوگیری شود.

پیلسم پس از رسیدن به حضور پیران و آگاهانیدن او از ماجرای دلخراش سیاوش، خطاب به برادر می‌گوید: فرنگیس را نیز خواهند کشت

مکن هیچ‌گونه بر این کار پشت

آن‌گاه پیران

خود و گرد رویین و فرشیدورد

برآورد زان راه ناگاه گرد

این دومین تجلی نام رویین، پسر پیران، در شاهنامه فردوسی است.

در جلد چهارم شاهنامه چاپ مسکو در صفحات ۱۰۵ و ۱۰۶، در ابیات ۱۵۰۲ و ۱۵۰۴ و ۱۵۰۵ در مجموع سه بار به نام رویین برمی‌خوریم که همه تأکیدی است بر این که رویین فرزند پیران است و در داستان خاقان، بیت ۷۸۲، نیز نام رویین با پدرش پیران و عموهایش، هومان و کلباد، آمده است.

در جنگ دوازده رخ، هفده بار نام رویین آمده است. در این جنگ رویین به عنوان سفیر و فرستاده پدر خویش، پیران، به سوی گودرز سپهسالار سپاه ایران می‌رود.

پسر بد مر او را سر انجمن

یکی نام، رویین رویینه‌تن

بدو گفت نزدیک گودرز شو

سخن گوی هشیار و پاسخ شنو

هنگامی که رویین به حضور گودرز می‌رسد و پیام پدر را تقدیم می‌دارد:

به رویین چنین گفت پس پهلوان

که ای پور سالار و فرخ جوان

تو مهمان ما بود باید نخست

پس این پاسخ نامه بایدت جست

و در همین جنگ دوازده رخ است که طومار حیات رویین پیران به دست بیژن گیو در هم پیچیده و به زندگی او خاتمه داده می‌شود.

ششم، بیژن گیو و رویین دمان

به زه برنهادند هر دو کمان

در شاهنامه ترجمه بنداری اصفهانی آمده است: «واما السادس و هو بیزن بن جیو و قرنه رویین بن پیران.»

به رومی عمود آنگهی پور گیو

همی گشت با گرد رویین نیو

زد از باد بر سرش رومی ستون

فرو ریخت از ترگ او مغز و خون

کمند اندر افکند و بر زین کشید

نبد کس که تیمار رویین کشید

و این پایان ماجرای رویین پیران در شاهنامه است. در سلسله وقایع شاهنامه جنگ سرنوشت ساز کیخسرو و افراسیاب، جنگ بزرگ نامیده شده است. این رخداد پس از واقعه دوازده رخ اتفاق افتاده و طبیعی است که رویین پیران کشته شده و نمی‌تواند در جنگ بزرگ حضوری داشته باشد. اما در همین جنگ چهار بار اسم رویین ذکر شده است.

نخستین بار هنگامی است که افراسیاب از نتیجه تلخ جنگ دوازده رخ و کشته شدن پیران، هومان، کلباد، لهاک، فرشیدورد، پیران ویسه و رویین فرزند پیران آگاه می‌شود و بر آنان زاری می‌کند.

از آن درد بگریست افراسیاب

همی کند موی و همی ریخت آب

همی گفت زار ای جهان‌بین من

سوار سرافراز رویین من

جهان‌جوی لهاک و فرشیدورد

سواران و گردان روز نبرد

از این جنگ پور و برادر نماند

بزرگان و سالار و لشکر نماند

تا آنجا که شاهنامه گویاست، در پیکار دوازده رخ پسر و برادری از افراسیاب کشته نشده است و اگر شده باشد بی‌نام‌ونشان است که آن هم بعید است فرزندی از افراسیاب و یا برادری از او در میدان جنگ کشته شود و گمنام باقی بماند. در حقیقت می‌توان گفت: هنگامه سهمگین دوازده رخ، جنگ دو تیره پهلوانی ایران و توران، یعنی دودمان گودرز و خاندان پیران ویسه است. اما ابیاتی که حاکی است افراسیاب بر مرگ پور برادر می‌گیرد، این توهم را به وجود می‌آورد که احتمالاً در این جنگ، فرزند و یا برادری از افراسیاب کشته شده است و در منابع و مآخذ مورد استفاده فردوسی، داستانی



بیانگر این امر بوده است و استاد توس از به‌نظم‌درآوردن آن خودداری کرده است و به صورت گذری و نظری فقط زاری افراسیاب را بیان کرده است که آن هم خلاف امانت‌داری فردوسی نسبت به منابع مورد استفاده‌اش می‌باشد.

از سویی مشاهده می‌کنیم که افراسیاب در مرثیه‌خوانی خود نام برادران و فرزند پیران را بر لب دارد. ظن قوی‌تر این است که با نابودی پیران ویسه، سپهسالار اندیشمند و دانای توران، افراسیاب به عنوان سپاسگزاری از روان پیران و احترام به روح بزرگ او، نسبت به رویین، فرزند پیران، احساس پدری و نسبت لهاک و فرشیدورد احساس برادری داشته است.

همین ابیات که متضمن زاری افراسیاب است موجب شده که گروهی از فرهنگ‌نویسان، رویین را فرزند افراسیاب بدانند. دومین بار، زمانی است که سپاه ایران برای حمله به توران‌زمین به جیحون نزدیک شده و افراسیاب می‌خواهد در سپاهیان توران برای جنگ و مقابله با کیخسرو ایجاد انگیزه و هیجان کند و نیروی انتقام را در آنان بارور و آتش کینه را شعله‌ور کند و دست‌آویزی جز محبوبیت پیران بین سپاهیان ندارد.

بدان درد زاری سپه را بخواند

ز پیران فراوان سخنها براند

ز خون برادرش فرشیدورد

ز رویین و لهاک شیر نبرد

کنون گاه کین است و آویختن

ابا گیو و گودرز خون ریختن

باید توجه داشته باشیم که مرجع ضمیر «ش» در لفظ برادرش، کلمه پیران در مصراع دوم بیت اول است. سومین بار موقعی است که بزرگان توران برای ادامه جنگ و اطاعت از فرمان افراسیاب آمادگی خود را بیان می‌کنند.

که ما سربه‌سر مر ترا بنده‌ایم

به فرمان و رایت سر افکنده‌ایم

چو رویین و پیران ز مادر نژاد

چو فرشیدورد گرامی‌نژاد

در بیت اخیر بعضی از نسخ شاهنامه بین اسم رویین و پیران حرف عطف «و» وجود ندارد و به صورت اضافه بنوت یعنی رویین پیران آمده است.

چهارمین بار آنجا است که افراسیاب می‌خواهد با ذکر نام کشته‌شدگان نبرد دوازده رخ، که به نظر او بی‌گناه بوده‌اند و آگاهی از این نکته که پیران ویسه فوق‌العاده مورد توجه و علاقه کیخسرو بوده است، با ایجاد حس ترحم در کیخسرو او را از ادامه جنگ باز دارد.

نییره که رزم آورد با نیا

دلش بر بیدی باشد و کیمیا

چنین بود رای جهان‌آفرین

که گردد جهان پر ز پرخاش و کین

سیاوش نه بر بی‌گنه کشته شد

از آموزگاران سرش گشته شد

گنه مر مرا بود، پیران چه کرد

چو رویین و لهاک و فرشیدورد

با توجه به آنچه عنوان شد، در شاهنامه فردوسی تا پایان جنگ دوازده رخ، فقط یک رویین داریم که فرزند پیران ویسه است، نه داماد توس نوذر و نه فرزند افراسیاب.

بنابراین مصراع دوم نخستین بیت از دو بیتی که از شاهنامه فردوسی بر اساس چاپ مسکو ذکر شد، متأسفانه نادرست به نظر می‌رسد و کاتبان هنگام نسخه‌برداری، اصل درست‌خوانی را رعایت نکرده‌اند؛ برای اینکه شعر پیوند اصولی و معنوی خود را حفظ کرده باشد بیتی را حذف کرده‌اند و فرهنگ‌نویسان به استناد نسخ مغلوط، رویین‌نامی را از دودمان پشنگ و داماد توس دانسته‌اند. باید توجه داشته باشیم که این پشنگ بجز پشنگ پدر افراسیاب است؛ این پشنگ احتمالاً پدر منوچهر است.

ریونیز که از نژاد پشنگ است، سوای ریونیز فرزند کاووس است؛ بنا به مندرجات شاهنامه داماد توس و برادر همسر زرسپ، فرزند توس، است.

بین تا مگر یادت آید که کیست

سراپای در آهن از بهر چیست

چنین داد پاسخ مر او را تخوار

که این ریونیز است گرد و سوار

فریننده و ریمن و چابلوس

دلیر و جوان است و داماد توس

فرهاد، استاد مهندس ایران و صنعت شیررسانی

حسن تاجبخش

عضو پیوسته فرهنگستان علوم، استاد ممتاز دانشگاه تهران

مهندسی، دانش طراحی و ساختن و استفاده از ساختمانها و ابزارهای مختلف است که برای صنعت و آسان کردن زندگی روزانه بشر لازم است. در قدیم دو نوع مهندسی وجود داشت: یکی مهندسی نظامی برای ساختن قلعه‌های محکم، منجیق، نفت‌اندازها و سرانجام انواع زنبورکها و توپهای کوچک و بزرگ، و دیگری مهندسی کشوری که برای بنای ساختمانها، کوشکهای مینووش، آبراهه‌ها، سدها و جویبارها و غیره کاربرد داشت (دائرةالمعارف فارسی؛ دهخدا). در دوره ساسانیان، معماری و حجاری بسیار پیشرفته بود و دلیل آن بناهای رفیع، بادوام، عظیم و زیبایی است که هنوز برخی از آنها باقی است. از آن جمله بناهای زیر را می‌توان ذکر کرد:

طاق بستان در نزدیکی کرمانشاهان که نمونه‌ای از تمدن والای ایران در آن دوران است و نقوش آن در کمال زیبایی و استواری است. قصر شیرین یعنی کوشکی که خسرو پرویز (سلطنت ۵۹۰-۶۲۷م) برای شیرین، همسر سُرّیانی خویش، ساخته است، خرابه‌های این قصر که ستم دورانها را به خود دیده گویای شکوه آن است. سقف اطاق طاقی بوده و دیوارها را سپید و گچ‌اندود کرده بودند، چنانکه تا چندی پیش گچ دیوارها دیده می‌شد و خود نگارنده آن را دیده بودم. قصر باغی به مساحت حدود چهل هکتار داشته که در آن عمارتهایی متعدد و قلعه نظامی وجود داشت. طاق کسری در نزدیکی دجله، بارگاهی بلندمرتبه بود با سقفی بیضوی که انوشیروان آن را در ۵۵۰م بنا کرده بود که وصف آن و فرش زیبای و آراسته آن که بهارستان نامیده می‌شد شهرتی جهانگیر داشته و دارد. بجز این، صدها عمارت دیگر از قبیل آتشکده‌ها، پلها و سایر بناها را می‌توان ذکر کرد که از گنج این مختصر خارج است و همه گواه مهندسی پیشرفته ایران است (کریستن‌سن؛ پیرنیا).

یکی از برجسته‌ترین استادان فرزانه مهندسی ایران، فرهاد، دلدادۀ شیرین است. ابومنصور ثعالبی (ف ۴۲۹ق) در غرر اخبار ملوک‌الفرس و حکیم ابوالقاسم فردوسی

(ف ۴۱۱ق) به توصیف کوشش‌های شیرین زیباروی سُرّیانی برای جلب عاشق بیوفای خود، خسرو پرویز پرداخته و سرانجام، خسرو با تدبیری ماهرانه بزرگان درباری را که با ازدواج پادشاه با دختری از طبقه فروتر مخالف بودند، ساکت کرده و این ماهر را به عقد خود درآورد. ابوعلی محمد بلعمی در تاریخ بلعمی (تکمله و ترجمه تاریخ طبری، فراهم آمده به ۳۵۲ق) داستان فرهاد رقیب عشقی خسرو، را نقل کرده و گوید: فرهاد فریفته شیرین شد و خسرو او را به کندن کوه بیستون گماشت. فرهاد در آن کوه به کندن سنگ مشغول شد و هر پاره که از کوه می‌برید، چندان عظیم بود که امروزه ده، صد، یا پانصد مرد آن را نتوان برداشت: «و کنیزکی بود او را شیرین نام... و این کنیزک آن بود که فرهاد بر او عاشق شده بود. و پرویز فرهاد را عقوبت کرد و به کوه کندن فرستاد. و بیستون را آن مقدار کنده است که هر پاره که به ضرب تیشه او به تۀ کوه افتاده پانصد مرد نتواند از جای برداشت و هر پاره که فرهاد از آن کوه بکنده است به ده مرد بلکه به صد مرد از جای بر نتواند داشت و امروز همچنان هست.» مسلم است چنین کاری جز با دانش و فن و ابزار عملی نیست (فردوسی؛ ثعالبی؛ بلعمی). نظامی گنجهای (۵۳۵-۶۱۴ق)، در کتاب خسرو و شیرین که از داستانهای جاوید ادب پارسی است، فرهاد را مهندسی استاد و فرزانه می‌داند. آری، فرزانی، خردمندی کامل و حکمت است و فرزانه، حکیم و خردمندی صاحب مکتب است. نظامی گوید: فرهاد، آنجا که هندسه را به کار می‌برد، شاهکاری می‌آفرید که همگان از آن عبرت گیرند. فرهاد مهندس، کتاب مجسطی^۱ را در علم هیئت به خوبی می‌دانست و رموز پیچیده هندسه اقلیدسی^۲

۱. مجسطی *Almagest* نام عربی کتابی است در هیئت و نجوم از بطلمیوس، کلاودیوس، منجم، ریاضیدان و جغرافیدان معروف مکتب علمی اسکندریه (حدود ۱۰۰-۱۷۰م)، نام یونانی این کتاب مقاله سونتاکیسی ماتماتیکی *Megale Suntaksis Matematiki* یعنی تصنیف بزرگ آموزش ریاضی است. مترجمین عربی کتاب از شکستن مقاله و سونتاکیسی و تغییر شکل آن کلمه مجسطی را ساخته‌اند (دائرةالمعارف فارسی).

۲. اقلیدس *Euclid*، ریاضیدان یونانی مکتب علمی اسکندریه که در دوره فرمانروایی بطلمیوس اول، نخستین پادشاه مقدونیه‌ای مصر (ف ۲۸۵ پیش از میلاد) شهرت داشت و مهمترین اثر او کتاب اصول هندسه است (دائرةالمعارف فارسی).



را می‌گشود. آری این حکیم فرزانه مهندس، شاهکاری آفرید که نظامی به زیباترین بیانی به شرح آن می‌پردازد (نظامی؛ برهان). داستان بر این قرار است:

شیرین به نوشیدن شیر میش و مادیان، عادت بلکه نیاز همیشگی داشت. وی مدتی در ناحیه‌ای سکونت گزیده بود که در چمنزارهای آن گیاه زهرآگین خرزهره^۱ وجود داشت و به این علت شبانان، گوسفندان و همه گله و رَمه را به مناطق دوردست برده بودند. بدین ترتیب برای شیرین دسترسی به شیر سالم مشکل شده بود. شیرین اندوهناک شده و موضوع را با شاپور، مشاور خویش، که مردی جهان‌دیده، خردمند، ریاضیدان و هنرمند نقاش چیره‌دست بود، در میان گذاشت. شاپور، شیرین را از حضور استاد مهندس فرهاد فرزانه که مسکن او در همان حوالی بود، باخبر کرد و ضمن شرح و بیان دانش و فن او گفت هر دو مدتی در چین شاگرد یک استاد بوده‌اند، اوست که می‌تواند این مشکل را حل کند. سرانجام شاپور، فرهاد قوی‌پیکر زورمند و دانشمند هنرمند را به پیشگاه شیرین آورد. شیرین از فرهاد خواست تا از زیستگاه گوسفندان تا کاخ او جویی سنگی حفر کند تا هر شام و بامداد چوپانان شیر حیوانات را دوشیده و از آبراهه یا «شیرراه» مورد نظر به حوضچه یا مخزن شیری که آن را نیز در گوشه تعبیه می‌نماید سرازیر شود. فرهاد که فرزانه دلباخته بود چنین کار دشوار و عظیمی را در عرض یک ماه انجام داد (نظامی).

در اینجا شیوه صنعت جمع‌آوری یا فن‌آوری شیر با طرح‌ریزی و ایجاد جویی سنگی با شیب تند به طول یکی دو فرسنگ (مجموعاً حدود ده کیلومتر) و سرازیر شدن آن در مخزن سنگی درون قصر مطرح است که شگفتی‌آور است. استاد چیره‌دست از میان سنگهای خارا، آبراهه طولانی محکم بدون نفوذ و با شیب تند تعبیه کرد. او درون سنگها مجرای ایجاد کرد و هر سنگ را به سنگی مشابه طوری متصل نمود که هیچ آبرفت یا هدر رفتن شیر نداشت و قاعدتاً سرپوشیده بود این «شیرراه» سنگی پس از طی مسیری طولانی به حوض زیبای سنگی می‌ریخت که آبدزد یا «شیردزد» نداشت و پاکیزه و قابل تمیزکردن بود (تاج‌بخش). چنین شاهکاری موجب تحسین و آفرین و سپاس و شگفتی همگان مخصوصاً شیرین شد. آری، این حوض و حوری و

جوی شیر یادآور بهشت خداوند شد که پاکان همه آن را آرزو می‌کنند. این داستان خود نمونه‌ای است از مهندسی و مهندسی ایران باستان که مسلماً تا زمان نظامی ادامه داشت که چنین زیبا و دل‌انگیز آن را بیان کرده است:

پری‌پیکر نگار پرنیان‌پوش
بُت سنگین دل سیمین‌بناگوش
در آن وادی که جایی بود دلگیر
نخورده، هیچ خوردی خوشتر از شیر
گرش صدگونه حلوا پیش بودی
غذاش از مادیان و میش بودی
از او تا چارپایان دورتر بود
ز شیر آوردن او را دردسر بود
که پیرامون آن وادی بخروار
همه خرزهره بُد چون زهره مار
ز چو زهر، چون چوپان خبر داشت
چراگاه گله جای دگر داشت
دل شیرین حساب شیر می‌کرد
چه فن سازد در آن تدبیر می‌کرد
که شیر آوردن از جایی چنان دور
پرستاران او را داشت رنج‌ور
چو شب، زلف سیاه افکند بر دوش
نهاد از ماه زرین حلقه در گوش
در آن حلقه که بود آن ماه دلسوز
چو مار حلقه می‌پیچید تا روز
نشسته پیش او شاپور تنها
فرو کرده ز هر نوعی سخنها
از این اندیشه کان سرو سهی داشت
دل فرزانه شاپور آگهی داشت
چو گلرخ پیش او آن قصه برگفت
نیوشنده چو برگ لاله بشکفت
نمازش بُرد چون هندو، پری را
ستودش چون عطار، مشتری را

۱. خرزهره، دَفلی، سَم الحمار Oleander. Nerium oleander، درختچه‌ای است زینتی پرشاخه به طول حدود ۱۲ سانتیمتر، برای انسان و حیوانات به شدت زهرآگین است، در ضمن پوست و برگ آن خاصیت دارویی دارد و برای درمان عوارض پوستی و دردهای مفصلی مفید است (تاج‌بخش، «فرهنگ اغراض طبی»).

که هست اینجا مهندس مردی استاد
 جوانی نام او فرزانه فرهاد
 به وقت هندسه، عبرت‌نمایی
 مَجَسطی دان اقلیدس‌گشایی
 به تیشه چون سر صنعت بخارد
 زمین را مرغ بر ماهی نگارد
 به صنعت سرخ گل را رنگ بندد
 به آهن نقش چین بر سنگ بندد
 به پیشه دست بوسندش همه روم
 به تیشه سنگ خارا را کند موم
 به استادی چنین کارت برآید
 بدین چشمه گل از خارت برآید
 گرم فرمان دهی، فرمان پذیرم
 به دست آوردنش بر دست گیرم
 که ما هر دو به چین همزاد بودیم
 دو شاگرد از یکی استاد بودیم
 چو هر مایه که بود از پیشه برداشت
 قلم بر من فکند او تیشه برداشت
 چو شاپور این حکایت را به سر برد
 غم شیر از دل شیرین به در برد
 چو روز آینه خورشید در بست
 شب صد چشم، هر صد چشم بر بست
 تجسس کرد شاپور آن زمین را
 به دست آورد فرهاد گزین را
 به شادروان شیرین بُرد شادش
 به رسم خواجگان کرسی نهادش
 در آمد کوهکن مانند کوهی
 کز او آمد خلایق را شکوهی
 چو یک پیل از ستبری و بلندی
 به مقدار دو پیلش زورمندی
 برون پرده فرهاد ایستاده
 میان در بسته و بازو گشاده
 در اندیشه که لعبت باز گردون
 چه بازی آردش ز آن پرده بیرون
 جهان ناگه شیخون‌سازی کرد
 پس آن پرده، لعبت بازی کرد
 به شیرین خنده‌های شکرین ساز
 در آمد شکر شیرین به آواز

چو بگرفت آن سخن فرهاد در گوش
 ز گرمی خون‌گرفتی در جگر جوش
 هم از راه سخن شد چاره‌سازش
 بدان دانه به دام آورد بازش
 پس آنگه گفت کای داننده استاد
 چنان خواهیم که گردانی مرا شاد
 مرا من چانست ای هنرمند
 که بگشایی دل غمگینم از بند
 به چابک دستی و استادکاری
 کُنی در کار این قصر استواری
 گله دورست و ما محتاج شیریم
 طلسمی کن که شیر آسان بگیریم
 ز ما تا گوسفندان یک دو فرسنگ
 باید کند جویی محکم از سنگ
 که چوپانانم آنجا شیر دوشند
 پرستارانم اینجا شیر نوشند
 چو آگه گشت از آن اندیشه فرهاد
 فکند آن حکم را بر دیده بنیاد
 در آن خدمت بغایت چابکی داشت
 که کار نازنینان نازکی داشت
 از آنجا رفت بیرون، تیشه در دست
 گرفت از مهربانی پیشه در دست
 چنان از هم درید اندام آن بوم
 که می‌شد زیر زخمش سنگ چون موم
 به تیشه روی خارا می‌خراشید
 چو بید، از سنگ مجرا می‌تراشید
 به هر تیشه که بر سنگ آزمودی
 دو همسنگش جواهر مزد بودی
 به یک ماه از میان سنگ خارا
 چو دریا کرد، جویی آشکارا
 ز جای گوسفندان تا در کاخ
 دو رویه سنگها زد شاخ بر شاخ
 چنان ترتیب کرد از سنگ جویی
 که در درزش نمی‌گنجید مویی
 در آن حوضه که کرد او سنگ بستش
 روان شد آب گفستی ز آب دستش
 خبر بردند شیرین را که فرهاد
 به ماهی حوضه بست و جوی بگشاد



چنان کز گوسفندان شام و شبگیر
 به حوض آید به پای خویشتن شیر
 بهشتی پیکر آمد سوی آن دشت
 به گِردِ جوی شیر و حوض برگشت
 چنان پنداشت کان حوضِ گزیده
 نکر دست آدمی، هست آفریده
 بسی بر دستِ فرهاد آفرین کرد
 که رحمت بر چنان کس کین چنین کرد
 (نظامی)

منابع:

- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، چاپ ۵، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.
- بلعمی، ابوعلی محمد، تاریخ بلعمی: تکمله و ترجمه تاریخ طبری، ج ۱، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، ج ۲، زوار، تهران ۱۳۵۳.
- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)، تاریخ باستانی ایران (ایران باستانی)، ج ۲، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲.
- تاجبخش، حسن، تاریخ دامپزشکی و پزشکی ایران، ج ۱، چ ۳، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۸۵.
- تاجبخش، حسن، «فرهنگ اغراض طبی»، به ضمیمه جلد دوم الاغراض الطیبه سید اسماعیل جرجانی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۸۵.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ترجمه سیدمحمد روحانی (تحت عنوان شاهنامه کهن)، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد ۱۳۷۲.
- دائرةالمعارف فارسی، جلد اول به سرپرستی غلامحسین مصاحب، فرانکلین، تهران ۱۳۴۵، جلد دوم (دو قسمت)، به سرپرستی رضا اقصی، شرکت کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۶ و ۱۳۷۴.
- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، به کوشش محمد معین و سیدجعفر شهیدی، دانشگاه تهران، مؤسسه لغتنامه، ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، امیرکبیر، چ ۵، تهران ۱۳۵۷.
- کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چ ۲، ابن سینا، تهران ۱۳۳۲.
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف، خسرو و شیرین، در خمسه نظامی، چ ۳، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۱.
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف، خسرو و شیرین، در خمسه نظامی، همراه با شاهنامه فردوسی، نسخه خطی قرن هشتم هجری قمری، چاپ عکسی، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۷۹.

